

— جویا جهانبخش

# «شَب پَرِه» و «شَب پَرِه چشَم»

۳-۱۶

**چکیده:** نویسنده در نوشتار پیش رو، این بیت از حکایتی در گلستان سعدی را مورد دقت نظر قرار داده است: گرنیند به روز شپره چشم / چشمه آفتاب را چه گناه؟! و سعدی دارد معنای واژه شب پره و شب پره چشم را استنتاج نماید. وی چنین بیان می کند که واژه شپره / شب پره و ریخت های دیگر آن، در معنای خفاش از دیرباز در زبان ها و ادبیات ایرانی رواج داشته است. با این حال، دیده می شود که در زمان حاضر، این معنای شب پره اندک اندک مهجور شده و معنی (معانی) تازه ای از جمله پروانه یافته است و مصادیقی در تأیید این کلام ارائه می دهد. در ادامه، رسم الخط واژه شب پره و شپره و نیز ساختار دستوری بیت را بررسی می کند. در نهایت، خوانش امید معجز از این بیت گلستان سعدی را مطرح می نماید.

**کلیدواژه ها:** شب پره، شپره، شب پره چشم، گلستان سعدی، سعدی شیرازی، حکایات گلستان.

## Shab Pare and Shab Pare-ye Chechm

By: Juyā Jahānbakhsh

**Abstract:** In the present paper, the author has studied a verse in one of the anecdotes in Saʿdi's *Golestan*: Gar nabinad be rooz Shab pare chashm / Chashmeye Āftab rā che gonāh (If the bat can't see during the day/ it's not sun's fault). He has tried to infer the meaning of the words «Shab pare» and «Shab pare-ye chashm». He states that the word «Shab pare»/«Shappare» and its other forms of writing which means bat has long been used in Iranian language and literature; however, it can be seen that, at the present time, the meaning bat has gradually turned to be obsolete and other meanings, including butterfly, have replaced it. He provides different examples in order to confirm this opinion. Following this, he examines the spelling of the word along with the structural form of the verse. Finally, he presents Omid Majd's interpretation from this verse.

**Key words:** Shab pare, Shab pare-ye chashm, Shappare, Saʿdi's *Golestan*, *Golestan*'s anecdotes.

معنی مفردة (شب پره) و (شب پره چشم)

جويا جهانبخش

المخالصة: يتناول الكاتب في مقاله الحالي أحد الأبيات الواردة في حكاية من حكايات ديوان الشاعر الإيراني سعدى الشيرازي (گلستان سعدی) ويدقق النظر في معاني مفرداته، والبيت هو (گرنیند به روز شپره چشم \* چشمه آفتاب را چه گناه؟! )، محاولاً استنتاج معنى مفردة (شب پره) و (شب پره چشم).

ويرى الكاتب أن مفردة (شپره / شب پره) والأشكال الأخرى التي تكتب بها قد استخدمت كثيراً في اللغات والآداب الإيرانية ومنذ أزمان سحيقة بمعنى الخفاش. إلا أننا نرى في الوقت الحاضر أن هذا المعنى لهذه المفردة قد عانى من الهجران شيئاً فشيئاً حتى أخذت هذه المفردة معنىً جديداً. بل معانٍ جديدة. من بينها معنى الفراشة، يشير الكاتب إلى بعض مصاديقها المؤيدة لكلامه.

وفي أثناء ذلك يبحث الكاتب في كيفية كتابة هذه المفردة (شب پره و شپره)، كما يبحث في البنية القواعدية والنحوية لهذا البيت، لينتهي بالإشارة إلى قراءة أميد مجد لهذا البيت من أبيات ديوان گلستان سعدی.

المفردات الأساسية: شب پره (= الخفاش)، شپره، شب پره چشم، گلستان سعدی (= ديوان سعدی)، سعدی الشيرازي، حكايات گلستان سعدی.

# «شَب پَرِه» و «شَب پَرِه چشم»

— جویا جهانبخش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

با یاد نازنین اوستاد از دست رفته ام،  
استاد جمشید شروشیار (مظاهری) - طَيِّبَ اللَّهُ تَعَالَى ثَرَاه  
وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاه -، که در یکی از واپسین دیدارهامان  
درباره «شَب پَرِه چشم» گفتیم و شنیدیم و... دریغ!  
... بزرگا مردا که او بود!

۱. شیخ شیراز، سعیدی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ -، در همان أوائلِ بابِ نَحْسَتِ گِلستان، این حکایت را  
درج فرموده است:

«سرهنگ زاده ای را بر در سرایِ اِغْلَمِش ایدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زاید الوصف داشت؛ هم از  
عهد خردی، آثار بزرگی در ناصیه او پیدا.

بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بُلندی

فی الجمله مقبول نظر سلطان آمد که جمال صورت و معنی داشت؛ و خردمندان گفته اند: توانگری به هنرست،  
نه به مال، و بزرگی به عقل، نه به سال. ابنای جنس او بر منصب او حسد بردند و به خیانتی متهم کردند و در  
کشتن او سعی بی فایده نمودند.

دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست!؟

ملک پُرسید که: موجب خصمی اینان در حق تو چیست؟

گفت: در سایه دولت خداندی - دام ملکه - همگان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمی شود! آلا به  
زوال نعمت من؛ و اقبال و دولت خداوند باد!

توانم آن که نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم!؟ کوز خود به رنج درست

بمیرتا برهی - ای حسود! -؛ کاین رنجیست

که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست!

\* \* \*

شورزختان به آرزو خواهند مُقْبَلان را زوالِ نِعْمَت و جاه

۱. در مأخذ چاپی: «اغلمش».

در چگونه خواندن این نام، از دیرباز، هفرابی و همداستانی نبوده است و شاید خوانش راجح معتقدتر همان باشد که ما اختیار کرده ایم.  
سنج: گِلستان سعیدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش، ص ۲۵۲ و  
۲۵۳.

۲. زنده یاد استاد دکتر عبدالرسول ختیاپور - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقاله بسیار نفیس «عکب مشهور» - که از نوادر نقائس «مقالات دانشگاهی ایران» ش  
پشمار باید داشت، نوشته است:

«مقبل به معنی نیکیبخت که معمولاً به کسریاء خوانند، به فتح باء است و در اصل «مقبل علیه» بوده است («محیط المحيط») مانند «مدیر» که  
«مدیرعنه» بوده...»

«مُرغِ عیسی» هم می خواندند.<sup>۷</sup>

باری، شیخ سعدی، خود جای دیگر در گُلستان واژه «سَبَّ پَرِه» را به معنای «خُفَّاش» به کار برده و فرموده است:

سَبَّ پَرِه گَر وَضَلِ أَفْتَابِ نَخَوَاهِدِ  
رَوْنَقِ بَازَارِ أَفْتَابِ نَكَاهِدِ

در مُرْمُره قَطْعَاتِ مُنْدَرَجِ دَرِ كُتُبَاتِ سَعْدِي نِيزَازِ «مُرغِ سَبَّ پَرِه» و هَمَانِ أَفْتَابِ كُزْبِي مَعْرُوفِ مَعْرُودِشِ سَحْنِ رَفْتِه است:

مَآه رَا دِيدِ مُرغِ سَبَّ پَرِه؛ كُفْتِ:  
شَاهِدَاتِ رُويِ وَ دِلْپَذِيرَتِ خُوسْتِ!

و پِن كِه خَلَقِ أَفْتَابِ خَوَانْدَشِ  
رَاسْتِ خَوَاهِي بَه چَشْمِ مَن نَه نَكُوسْتِ!

گَر نَبِينَد، بَه رُوزِ سَبَّ پَرِه چَشْمِ  
چَشْمَه أَفْتَابِ رَا چِه گُناه!

رَاسْتِ خَوَاهِي هَزَارِ چَشْمِ چُنَانِ  
كُورِ بَهْتَرِ كِه أَفْتَابِ سِيَاه!<sup>۳</sup>.

درباره این حکایت گفتنی کم نیست؛ لیک در این مقال و مقام، سخن ما راجع خواهد بود به بیتِ ماقبلِ آخر، یعنی آنجا که شیخ فرموده است:

گَر نَبِينَد بَه رُوزِ سَبَّ پَرِه چَشْمِ  
شَمَه أَفْتَابِ رَا چِه گُناه!

واژه «سَبَّ پَرِه» و نیز «سَبَّ پَرِه» یعنی «خُفَّاش». ... واژه‌ای است شناخته که در فرهنگها و منابع قدیم بروشنی ایضاح گردیده است و جای گفت و گو ندارد.

«خُفَّاش» را نیز همه می شناسیم. همان جانوری است که تنها «پستاندار پرنده» می شمارندش و به ضعف قوه بصره در روز نامبردار است و بیشتر شبها به پرواز درمی آید. از همین روی نیز در ادبیات ما، «خُفَّاش» را گریزان از آفتاب و حتی «عدوی آفتاب» گفته اند<sup>۴</sup>، و با این مایه، مضمونها پرداخته اند<sup>۵</sup>. برخی از گذشتگان ما نیز می گفتند که «حضرت عیسی - عَلَیْهِ السَّلَام - بدین صورت مرغی از گل ساخت و...، به فرمان الهی حیات به هم رسانید و پیرید چندان که از نظر غایب شد و بیفتاد و بمرد. پس حق - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - شبیه آن را خلق گردانید»<sup>۶</sup>؛ و لذا «خُفَّاش» را

(تشریح دانشکده ادبیات تبریز، ش ۱۲ و ۱۳، مهر و آبان ۱۳۲۸ ه.ش.، ص ۹۹ / از مقاله «عَلَطِ مشهور» به قلم دکتر عبدالرسول ختایپور).

۳. کُتُبَاتِ سَعْدِي، به اهتمام: مُحَمَّد عَلِي فَرُوعِي [با همکاری: حَبِيبِ يَمَانِي]، [باز چاپ زیر نظر: بهاء الدین خُرَشَاهِي]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۳.

۴. از برای رویکردی داستانی اسطوره‌گی بدین ناسازی خُفَّاش با خورشید، نگر: فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی (تربایه و آه شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی شناسی و...)، دکتر منیژه عبدالهی، ج: ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش. ۳۶۰ / ۱۰، ۳۶۱ در گشتاورد از «سورابادی».

۵. «آفتاب» / «خورشید»، همواره با «خُفَّاش / سَبَّ پَرِه» در تقابل است. یک نمونه زیانزد:

مَهرِ دَرخَشْتِه چو پنهان شود  
سَبَّ پَرِه باز برگردد میدان شود!

(امثال و حکم، علامه علی اکبر دهنخدا، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش. ۴۰ / ۱۷۶۲).

۶. بُرْهَانِ قَاطِعِ، مُحَمَّد حُسَيْنِ بِنِ خَلْفِ تَبْرِيزِي مُمْتَلِصِ بَه «بُرْهَانِ»، به اهتمام: دکتر مُحَمَّدِ مُعِينِ، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش. ۴۰ / ۱۹۹۴.

در این باره، نیز نگر:

نُزْهَةُ الْقُلُوبِ، خَمْدَالله بِنِ ابُو بَكْرِ بِنِ خَمْدَالله مُسْتَوْفِي قَزويني، به تصحیح: میرهائیم مُخَدَّت، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آردال، ۱۳۹۶ ه.ش. ۴۹۹ / ۱۰.

حکیم سنائی غزنوی، در ضمن چکامه‌ای بلند، سروده است:

مُرغِ کَانَ ایزد کُند چون مَهرِ بَرْدِ تَر سَبْهَر

مُرغِ کَانَ عیسی کُند بَس خُورِ بَاشَدِ پِشِ خُورِ  
(دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام: [سید محمد تقی] مَدْرَسِ رَضَوِي، ج: ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۲۶۶ - با ضبط «پَرِه».)  
این سخن حکیم سنائی، در واقع رویکردی است کلامی - تفسیری که در میان شماري از گذشتگان ما زبانه زده شده است و «خُفَّاش» را از منظر تفاوتی که میان مصنوع ایزد است و مصنوع آفریده ایزد، توصیف و تحلیل می کرده است.

سنج:

خُوضِ الحیوان (تحریر و ترجمه حیات النخون دمیروی)، مُحَمَّد تقی بِنِ مُحَمَّدِ تَبْرِيزِي، به کوشش: میرهائیم مُخَدَّت - و دکتر یوسف بیگ باباپور، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آردال، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۳۴؛ و هَمَانِ کِتَابِ، مُصَحِّح: فَاطِمَه مَهرِي، ج: ۱، تهران: مَرکَزِ تَبْرِيزِي دَانِشگاهِي، ۱۳۹۵ ه.ق.، ص ۱۲۸.

۷. حکیم سنائی غزنوی در خدیقه الحقیقه فرموده است:

دَمِ شَنِيدِي زِ مُرغِ عیسی، رُو  
مَدَحَتِ اَکثَرِ زِ أَفْتَابِ شَنُو

(خدیقه الحقیقه او شریعة الطریقَه)، [ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ یَاحقِي - و دکتر سَید مَهدِي زَرَقَانِي، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ ه.ش. ۱۰ / ۶۸۴، ب ۱۰۸۱).

۸. بعضی معاصران، این قول گذشتگان را دستمایه طبیب و شوخ طبعی ساخته اند و گفته که چرا باید به حضرت عیسی - عَلَیْهِ السَّلَام - با آن همه لطافت روح و فکر و احساس که از ایشان مشهور است، خَلَقِ خُفَّاشِ مَنسُوبِ گَرْدَازِ؟، نه مثلاً قناری یا پرستو!

(نگر: ایران شناسی - مَجَلَه، ش ۷، پاییز ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۵۸۵ / از «یادداشت (۱۲)» به قلم احسان یارشاطر).

از قضا، گذشتگان، بدین نیز پرداخته و درین باره که چرا خُفَّاش از برای این مقصود منظور قرار گرفته است، تحلیلهائی به دست داده اند و از بداعت آفرینش خُفَّاش سخنها گفته اند که در جای خود خواندنی است.

نمونه را، نگر:

فَرْهَنگنَامَه جَانُورَانِ دَرِ ادبِ پارسی، دکتر منیژه عبدالهی، ج: ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش. ۱۰ / ۳۵۹ (در گشتاورد از: تاج الغرّاجم، ۱ / ۳۵۹)؛ خُوضِ الحیوان، تَبْرِيزِي، به کوشش: مُخَدَّت - و بیگ باباپور، ج: ۱، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۳۴؛ و هَمَانِ کِتَابِ، مُصَحِّح: مَهرِي، ج: ۱، ۱۳۹۵ ه.ق.، ص ۱۲۸.

درباره بداعت آفرینش خُفَّاش، خواهندگان، لایذ از خطبه منقول از امیرمؤمنان علی - عَلَیْهِ السَّلَام - در نَهجِ البَلَاغَةِ شَرِيفِ غَفَلَتِ نَخَوَاهِدِ فرمود.

نَگر: نَهجِ البَلَاغَةِ، سَبَطُ نَصْهِ وَ اِتْکَرِ فَهَارِيسَةَ العَلَمِيَّةِ: الدُّکْتُورُ صُبْحِي الصَّالِحِ، ط: ۴، القَاهِرَة: دار الکِتَابِ المِصرِي - و تَبْرِيزِ: دار الکِتَابِ اللُّبْنَانِي، ۱۴۲۵ ه.ق.، صص ۲۱۶ - ۲۱۸.

۹. گُلستانِ سَعْدِي، تصحیح و توضیح: دکتر عَلَامُ حُسَيْنِ یُوسُفِي، ج: ۱۰، ص ۱۳۸.

گفت: خاموش کن! که من نکتم  
دشمنی با وی از برای تو دوست!<sup>۱۰</sup>

«سَبِّ پَرِه» ریخت دیگر همین نام است که در بعضی فرهنگها و برخی از متون قدیم آمده است. گاه نیز «سَبِّ پَرِه» گفته شده است.

حکیم سنائی غزنوی در حدیقه الحقیقه فرموده است:

مشنو از شپَرک چکایت خور  
گرد دریا برآی و نیلوفر<sup>۱۱</sup>

در ضبط همین بیت حدیقه، بعضی دستنوشتهها «سَبِّ پَرِه» دارند.<sup>۱۲</sup>

«سَبِّ پَرِه» نیز به همین معنی در فرهنگها و متون قدیم هست.

حکیم سوزنی سمرقندی شروده است:

نباشد چشم بد خواه تو روشن تا بدان گاهی  
که اندر چشمه خورشید نبود خانه شپَر<sup>۱۳</sup>

واژه «سَبِّ پَرِه» / «سَبِّ پَرِه» و ریختههای دیگر آن، در معنای «خُفَّاش» از دیرباز در زبانها و ادبیات ایرانی رواج داشته است.<sup>۱۴</sup>

چنین می‌نماید که در عهد متأخر (و خاصه روزگار ما)، این معنای «سَبِّ پَرِه» اندک اندک مهجور می‌گردد و معنی، بل معنای تازه‌ای بر این واژه بار می‌شود؛ از آن جمله: پروانه.<sup>۱۵</sup>

زنده‌یاد استاد دکتر پرویز ناتل خانلری، شعر کوتاهی را از

۱۰. کُنایات سعدی، به اهتمام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۱۵.

۱۱. نمونه را، نگر: منافع حیوان، عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوششی: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشارزادی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۱۵۵ و ۱۵۷.

۱۲. حدیقه الحقیقه (و شریعة الطریقه)، [أبوالمجد] مجتهد بن آدم سنائی غزنوی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر مُحَمَّد جعفر باحقی (و) دکتر سید مهدی زرقانی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ ه.ش. / ۱۰ / ۶۸۴، ب ۱۰۷۹۹.

نیز نگر: ثخفة الغرائب، مُحَمَّد بن أبوب الحاسب ظبیری، به تصحیح: جلال متینی، ج: ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۶۰؛ که در آن «سَبِّ پَرِه» / «سَبِّ پَرِه» آمده است.

در همین کتاب ثخفة الغرائب (ص ۱۱۴ و ۱۲۳)، ریخت «شپَرِه» نیز آمده است.

۱۳. نگر: حدیقه الحقیقه (و شریعة الطریقه)، همان تصحیح باحقی (و) زرقانی، ج: ۱، ۱۰ / ۶۸۴، ب ۱۰۷۹۹، هایش.

۱۴. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح و مقدمه و شرح احوال و فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تفاسیر از دکتر ناصرالدین شاه حسینی، [ج: ۱]، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۱۹۰.

۱۵. در مازندران، خُفَّاش را، «شوپَرِه» می‌گویند (نگر: یادگار فرهنگ آمل، ضمیمه‌الدین غلامه، ج: ۱، تهران: ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۹۵)؛ در کرمان، «سَبِّ پَرِه» (نگر: فرهنگ کرمانی، منوچهرشونده، ج: ۱، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۵ ه.ش.، ص ۱۹۰).

۱۶. نیز سنج: فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی دکتر حسن آتوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش.، ۵ / ۴۴۳۸.

«کورونوشی»، شاعر معاصر ژاپنی، با عنوان «پروانه» ترجمه کرده است از این قران:

«گلی از شاخ فروافتاد

باز برجست و سرشاخه نشست

آه، این سَبِّ پَرِه بود!»<sup>۱۶</sup>

هؤیداست که استاد خانلری، «سَبِّ پَرِه» را در اینجا به همان معنای «پروانه» به کار برده است.

این تمایل در شماری از قرآن پژوهان فارسی‌نویس نیز هست که واژه قرآنی «الفرش» را به «سَبِّ پَرِه‌ها» برگردانند.<sup>۱۷</sup>

بسیاری از معاصران ما، «سَبِّ پَرِه» را چونان «شاپَرِه» و «شاپَرِه»، به معنای نوعی حشره / «پروانه» ی نسبتاً دُرُشت که بیشتر شبها می‌بینیم و هرچا نوری باشد به سوی آن جلب می‌شود، به کار می‌برند؛<sup>۱۸</sup> و این، گویا معنای غالب و شایع واژه مذکورست در سده اخیر.<sup>۱۹</sup>

برخی از معاصران نیز هر پرنده شبانگه‌ای را، اعم از جغد و خُفَّاش، «سَبِّ پَرِه» خوانده‌اند.<sup>۲۰</sup>

۲. در بیستی از گیلستان سعدی که مورد بحث ماست (أعنی: «گر نبیند، به روز، شپَرِه چشم / چشمه آفتاب را چه گناه؟!»، برخی - چنان که گذشت - «شپَرِه» ضبط کرده‌اند و برخی «سَبِّ پَرِه»؛<sup>۲۱</sup> و پرتفاوتی نمی‌کند.

«شپَرِه»، ریختی است از «سَبِّ پَرِه» که در فرآیند زبانی «ادغام» پدید آمده است. با این همه، هویت زبانی مستقیماً هریک از دو ریخت ملفوظ و مکتوب «سَبِّ پَرِه» و «شپَرِه»، نکته‌ای است که از آن نباید غفلت کرد.

۱۷. گزیده اشعار پرویز ناتل خانلری، به اهتمام: ترانه ناتل خانلری، با گفتاری از: دکتر مُحَمَّد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات فرارید، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۲۰.

۱۸. نمونه را، نگر: آینه پژوهش، مهر و آبان ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۱۱۲، ۵ (از مقاله «ادبیات و قرآن»، به قلم و داد القاضی و مستنصر میر، ترجمه نصرت نیل‌ساز).

۱۹. نمونه را، در یکی از «چاپ شده‌ها» کثیرالانتشار جوان‌پسند می‌خوانیم:

«گفت... چندشم می‌شه وقتی این طوری دستشون روی زبن به من. می‌فهمی چی می‌گم؟ من فقط چند بار تجربه رد شدن سوسک از روی دست و پام و به بار هم نشستن سَبِّ پَرِه روی دستم رو داشتم. پس جوابی ندادم. اما تقریباً می‌فهمیدم چی می‌گه!...»

(خطرات سفیر - به انضمام تصاویر، نیلوفر شاد مهری، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر - وابسته به حوزه هنری، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۲۴۴).

۲۰. نگر: فرهنگ فارسی عامیانه، أبوالمحسن نجفی، ج: ۲، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۹۵۲.

۲۱. نگر: همان، همان ص.

۲۲. نمونه را، نگر: گیلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱، ص ۶۳.

زنده یاد استاد اَحْمَدِ بَهْمَنِيَارِ در گفتارِ مشهوری که در باب «اِملایِ فارسی» دارد - و بارها به چاپ رسیده و از نَحْسْتين گامهای اُستوارِ در موضوعِ خود بشمار است -، در زُمَرَةُ اُصولی که باید در وضعِ قَوَاعِدِ برایِ اِملایِ فارسی رعایت شود، از جُمَلِه فرموده است:

«... از دورسم الخَطِّ صَحِيح، آن را که اَصْل کلمه را نشان می دهد اختیار کنند، مثلاً «شَب پَرِه» را «شِپَرِه» هم می توان نوشت و هر دو صحیح است، لیکن اگر «شَب پَرِه» نوشته شود، اَصْل کلمه را هم نشان می دهد که مُرَكَّب از دو لَفْظِ «شَب» و «پَرِه» است»<sup>۲۳</sup>.

بَحْث ما در قَوَاعِدِ رَسْمِ خَطِّ و به اصطلاح: «اِملایِ فارسی نیست تا بخواهیم در قَبول یا رَدِّ اُصلی که زنده یاد بَهْمَنِيَارِ پيش نهاده است (و شاید تأسیس کرده)، خوض کنیم؛ لیک این هست که تَفَاوُتِ دَوْرِیخْتِ «شَب پَرِه» و «شِپَرِه» را به تَفَاوُتِ رَسْمِ الخَطِّیِ صِرْف نَباید فُرُوکاست. آنچه رُخ داده است، - چنان که گفته شد - اِدغامی است زبانی / آوایی میانِ دو حرفِ مُتَجَانِسِ («ب» و «پ») که این اِدغامِ دَرِ نَوِیْسِشِ واژه نیز بازتافته است. پس، باید هُوَیْتِ زبانیِ مُسْتَقَلِّ هَرِیکِ از دَوْرِیخْتِ مَلْفُوظِ و مَكْتُوبِ «شَب پَرِه» و «شِپَرِه» را، عَلَی رَعْمِ اُصلِ مُشْتَرکشان، در زبانِ فارسی و مُتَوِنِ مَنثور و مَنظومِ آن به رَسْمِیْتِ بَشْناسیم و هِیچیک را به سودِ دیگری از مِیدانِ نَرانیم.

۳. با صَرَفِ نَظَرِ از آنچه دَرِبَارَةُ اُصلِ واژه «شَب پَرِه» و رِیخْتِ دیگرش: «شِپَرِه»، گُفْتَنی است، ساختارِ دَسْتوَریِ بَیْتِ مَوْرِدِ بَحْثِ ما، اَعْنی: «گَر نَبیند به روز شِپَرِه چَشْم / چَشْمَه اَفْتاب را چه گناه؟!»، هم سَزایِ دَرَنگ است.

دَر این باره، قولی مشهور هست که دَرِ روزگارِ ما، دَرِ میانِ گُزارندگان و خوانندگانِ گُلستان، شیوعی دارد.

آن قولِ مشهور که به اَلْفَاظِ گونه گون بیان شده، این است که: «شَب پَرِه چَشْم: اِضافَةُ مَقْلُوبِ است یَعْنی چَشْمِ شَب پَرِه»<sup>۲۴</sup>؛ «شَب پَرِه چَشْم (چَشْمِ شَب پَرِه) اِضافَةُ مَقْلُوبِ است»<sup>۲۵</sup>؛ «شِپَرِه چَشْمِ قَلْبِ اِضافَتِ است اَی چَشْمِ شِپَرِه»<sup>۲۶</sup>؛ «شَب پَرِه چَشْم به اِضافَتِ مَحْمُولِ بَرِ قَلْبِ به مَعْنی چَشْمِ شَب پَرِه باشد مانند جهان پهلوان»<sup>۲۷</sup>؛ «شِپَرِه چَشْم: اِضافَةُ مَقْلُوبِ، چَشْمِ شِپَرِه، دیدُهُ حَقَّاش»<sup>۲۸، ۲۹</sup>.

از عباراتِ غَالِبِ گُزارندگان و تَرَجُمَانانِ گُلستان که دَرِبَارَةُ ساختارِ دَسْتوَریِ کَلِمَه و کَلَامِ سَعْدی توضیحی نداده اند ولی بَیْتِ یا صِرْفِ هَمین تَعْبیر را مَعْنی کرده اند نیز پیدا است که از هَمین فَهْم و تَلَقُّی پَیروی کرده اند.<sup>۳۰</sup>

۲۳. نامه فرهنگستان (دوره قدیم)، ص ۱، ش ۴، آبان ۱۳۲۲ ه. ش. ص ۵۶ (از مقاله «اِملایِ فارسی - پیشینه‌ها به مقام فرهنگستان»، نوشته اَحْمَدِ بَهْمَنِيَارِ).

۲۴. گُلستان، دکتر مُحَمَّد خَرائلی، ج: ۱۴، تهران: انتشاراتِ بَدْرَقَه جاویدان (با همکاری: انتشاراتِ جاویدان)، ۱۳۹۳ ه. ش.، ص ۲۴۶.

۲۵. گُلستانِ سَعْدی، تَصْحیح و تَوْضیح: دکتر غلامحَسینِ یوسفی، ج: ۱۰، ص ۲۵۷.

۲۶. چَمَنستان، مُفْتی مُحَمَّد تاج الدینِ مُنْخَلَص به: تَهجَت (وَلَد: مُحَمَّد غیاث الدینِ حَسینِ خان)، اَفَسْتِ چاپِ سَنگی (ی مَطْبَعِ صَفَدَریِ تَیْمَنی / ۱۲۹۸ ه. ق.)، زاهدان: کِنایه رُوشی خَنفی، ۱۳۶۳ ه. ش.، ص ۹۴.

۲۷. شَرِحِ بَدْرَعَلیِ بَرِ گُلستان، بَدْرَعَلی، محلّه مرزاپور (هند)، ۱۲۴۸ ه. ق. / ۱۸۳۲ م.، ص ۷۶.

۲۸. گُلستانِ سَعْدی، به کوشش: دکتر خلیلِ خَطیب زَهَبی، ج: ۲۵، تهران: انتشاراتِ صَفی عَلیشاه، ۱۳۹۲ ه. ش.، ص ۶۸.

۲۹. از برایِ دیگر واگو به گَرانِ هَمین خَوانیِش و اِبْضاح، نَگَر:

گُلستان، حَواشِیِ خَدیده و نِکاتِ مُفیده از مولوی نَقیبِ اَحْمَدِ دیوبندی، پشاور: رحمن گُل پبلیشرز، بی تا، ص ۵۵؛ و گُلستان، اَفِیْتِ از رویِ چاپِ سَنگیِ مُحَسَّنایِ هندی (ظ)، بغداد: المَکْتَبَةُ العَرَبِیَّة (لِصاحِبِها: نُعْمانُ الأعْظَمی)، بی تا، ص ۳۰؛ و: شَرِحِ سَوْدیِ بَرِ گُلستانِ سَعْدی، تَرخَمَه و شَرِحِ غلامرضا کَمالی نیا، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ نور گیتی - با همکاری: شرکتِ سِهامیِ اِنتِشار - ۱۳۹۵ ه. ش. / ۱۰ / ۲۴۴ (که البتّه بَیاناتِ سَوْدیِ بَسْتَویِ نیست؛ بَل اِفاداتِ مُتَرَجِمِ بی اَمائتِ کِتَابِ است که جانشینِ سَخنِ سَوْدیِ کرده).

نیز نَگَر: اِضافَه، دکتر مُحَمَّد مَعین، ج: ۴، تهران: مَوْسَسَه اِنتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش.، ص ۱۶۴.

۳۰. نمونه را، نَگَر: تَرْجَمَةُ الجُلیستانِ الفارسیِ العِیاضَةُ المَشیرالی، مَحابِسِ الادبِ بِالطَفِ اِشارة، تَعْرِیب: الخِواجا جِبْرائیلِ بنِ یوسفِ الشَّهیربِ المَخْلَع (ف ۱۲۶۷ ه. ق.)، غَنی بَنَشْرَه و طَبِیعه: الشَّیخِ اِبْراهیمِ مُصْطَفیِ تاجِ الکتبی بظنط، المَطْبَعَةُ الرِّحمانِیَّة بِمِصر، ۱۳۴۰ ه. ق.، ص ۳۹؛ و:

دَر بَابِ «قَلْبٍ إِضَافَتٍ» که «دَر فَاْرِسی بَسِیَار شَاِیِعِ اسْتِ اَز قَبِیلِ «گِیْهَانِ خَدِیو» و «کَشوَر خُدَا»<sup>۳۱</sup>، رُوشِنِ اسْتِ که اَیْنِ «قَلْبٍ» رَا اسْتِحْسَانِ اَهْلِ زَبَانِ رُوَا می دَازد و هَر مُضَافِ و مُضَافٍ اِلَیْهِی رَا مَقْلُوبِ نَتَوَانِ سَاخْتِ .

اَگَر نَگَاَزَنْدَه اَیْنِ سَطْرَهَا، مَثَلًا بَه جَاِیِ «کِتَابِ مَن» یَا «شَاَهْنَامَه یِ فِرْدُوسِی» یَا «بَالِیْنِ دُوسْت» یَا «حَقِّیِ هَمَسَایِگِی»، بَگوِیْد: «مَنْ کِتَابِ» یَا «فِرْدُوسِی شَاَهْنَامَه» یَا «دُوسْتِ بَالِیْن» یَا «هَمَسَایِگِی حَقِّی»، و اَن رَا اَز مَقْوَلَه «قَلْبِ إِضَافَتٍ» قَلَمِ دِهَد، بَی گُمانِ شُمَاِیِ خَوَانَنْدَه زَبَانِ آگَاَه رَا اَز مُدْعَاِیِ غَرِیْبِ مَن و اَیْنِ تَعَاَبِیْرِ نَامُوزِیْنِ بَرَسَاخْتَه و دَر اَن دَاخْتَه، خَنْدَه هَا خَوَاَهْدِ اَمَد.

بَحْثِ تَفْصِیْلِی دَر مَقْوَلَه «قَلْبِ إِضَافَتٍ»، اَز حَوْصَلَه مَقَالِ مَایِروْنِ اسْت؛ و اَفْسُوسِ و هَزَارِ اَفْسُوسِ که دَسْتُورِ نویْسَانِ مَانِ هَمِ غَاَلِبًا دَرِیْنِ مَبْحَثِ دَا دِ سَخْنِ نَدَاده اَنْد.<sup>۳۲</sup>

دَاعِی رَاقِمِ دَر اَیْنِ اِشَارَتِ، هَمِیْنِ اسْتِ که مُبَیِّنِ دَازد: تَأْوِیْلِ «شَبِّ پَرِه چِشْم» بَه «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» و «اِضَافَه مَقْلُوبِ» عَادِی قَلَمِ دَا دَنِ اَن رَا، گُویَا بَدِیْنِ سُهولَتِ نَبَا شَدِ که شُمَاِیِ اَز قُضَلَا تَلَقَّی فَرْمُودَه و بَدَانِ مُلْتَزِمِ شُدَه اَنْد.

گُویَا دَر خَوَانِشِ و کُزَا رِشِ اَیْنِ بَیْتِ گُلسْتَانِ شَیْخِ، دُرُوسْتِ اَن اسْتِ که «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» رَا صِفَتِ مُرْکَبِ (یا بَه اِصْطِلَاحِ بَعْضِ دَسْتُور دَا نَا ن<sup>۳۳</sup>: «قَلْبِ اِتِّصَافِی»<sup>۳۴</sup>) بَدَانِیْم، بَه مَعْنَاِیِ: کَسِیِ که چِشْمِشِ بَه سَانِ چِشْمَانِ «شَبِّ پَرِه» / «شَبِّ پَرِه» اسْتِ و اَز نَظَرِ کَرْدَنِ دَر اَقْتَابِ عَاجِزِ.

اَز اَیْنِ لِحَاظِ و اَز مَنَظَرِ سَاخْتَارِ، «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم»، دُرُوسْتِ بَمَا نَنْدِ کَلِمَاتِیِ اَز دَسْتِ «اَهْوِ چِشْم» و «گُربَه چِشْم» و «مُرْغِ دِلِ / مُرْغِ دِلِ» و «گَاوِ دِلِ» و «اَشْتُرِ دِلِ» / «اَشْتُرِ دِلِ» و «کَبِکِ زَهْرَه» و «کُلَنَگِ دِلِ» و «خَرگُوشِ لَبِ» اسْتِ که شِیوَا سَخْتَانِ دِیْرِیْنَه رُوزِ بَا رَهَا و بَا رَهَا نَظَا ئِشَانِ رَا اسْتِعْمَالِ کَرْدَه اَنْد و دَر کُتُبِ لَعْتِ نِیْزِ مَسْطُورِ و مَذْکُورِ اسْتِ.

نَمُونَه رَا، «اَهْوِ چِشْم» یَعْنِی کَسِیِ که چِشْمَانِیِ چُونِ اَهْوِ دَازد.

مَنوْچَهْرِیِ دَا مَغَانِیِ فَرْمُودَه اسْت:

بَرَن - ای تُرْکِ اَهْوِ چِشْم! - اَهْوَا ز سِرِ تِیْرِی

که باغ و راغ و کوه و دشت پُر مَاهَسْتِ و پُر شِعْرِی<sup>۳۵</sup>

خُودِ شَیْخِ سَعْدِیِ نِیْزِ فَرْمُودَه اسْت:

رُوزَه المُوْرِدِ (گُلسْتَانِ)، سَعْدِیِ السِّیْرَا زِی، تَعْرِیْبِ: مَحْمَدِ الفَرَا نِی، دِمَشْق: وَا زَاةُ التَّقَا فَةِ و اِلْإِشَادِ القُومِیْنِ (مُدِیْرِیَّةُ التَّأْلِیْفِ و التَّرْجَمَةِ)، ۱۳۸۱ ه.ق.، ص ۳۷؛ و: گُلسْتَانِ، شَیْخِ مُصَلِحِ الدِّیْنِ سَعْدِیِ شِیْرَا زِی، تَرْجَمَه بَه اَنگِلِسیِ اَز فَرَا نِسیْسِ گِلَادوِیْنِ (Francis Gladwin)، فِهْرَسْتِ کَاوِیْلِ لَعَا تِ اَز جَانِ پِلَا تِس (John Platts)، مُقَدِّمَه و تَصْحِیْحِ اَز دَكْتَرِ سَیِّدِ کَمَالِ حَاجِ سَیِّدِ خُوَادِی، ج: ۱، تِهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ اَلْهُدَی، ۱۳۷۹ ه.ش.، ۱ / ۲۷؛ و: گُلسْتَانِ سَعْدِی، بَه کُوشِشِ سَیِّدِ نُوْرَاللهِ اَبِزْدِ پَرِیْسْت، ج: ۵، تِهْرَان: دَانِش، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۲۷؛ و: شَرْحِ و سَادَه نُوِیْسِیِ گُلسْتَانِ سَعْدِی، مَحْمَدِ حَمِیْدِ یَزْدَانِ پَرِیْسْت لَارِیْجَانِی، ج: ۱، تِهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ اِطْلَاعَاتِ، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۷۳.

۳۱. نَهْجِ الأَدَبِ، حَکِیْمِ نَجْمِ اللُّغْنِیِ خَانِ رَا مِپُورِی، تَحْقِیْقِ و تَصْحِیْحِ: دَكْتَرِ زَهْرَه مُشَاوِرِی، ج: ۱، تِهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ سَخْنِ - بَا هَنْبَا زِی، مُرْکَزِ نُسْخَه پِزُوْهِیِ و تَصْحِیْحِ مَتْنِ دَانِشْگَا هِ اِصْفَهَا ن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ۲۰ / ۸۸۱.

۳۲. عِجَالَه اَز بَرَا یِ تَوْضِیْحَاتِیِ دَر اَیْنِ بَابِ - و لَو اَن که بَسَنْدَه و خُرسَنْدِیِ بَخْشِ نَبَا شَدِ . نَگَر:

نَهْجِ الأَدَبِ، نَجْمِ اللُّغْنِیِ خَانِ رَا مِپُورِی، ج مُشَاوِرِی، تِهْرَان، ۱۳۹۶ ه.ش.، ۲۰ / ۸۸۴ و ۸۸۵؛ و: اِضَافَه، دَكْتَرِ مَحْمَدِ مُعِیْنِ، ج: ۴، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۵۹ و بَعْد: و فَرْهَنْگِ تَوْصِیْفِیِ دَسْتُورِ زَبَانِ فَاْرِسی، عِلَاءِ الدِّیْنِ طَبَا طَبَا یِی، ج: ۱، تِهْرَان: فَرْهَنْگِ مُعَاَصِرِ، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۵۳ و ۲۴.

۳۳. سَنَج: اِضَافَه، دَكْتَرِ مَحْمَدِ مُعِیْنِ، ج: ۴، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۶۶.

۳۴. بَدِیْنِ تَرْتِیْبِ، «شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» قَلْبِ «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» / «چِشْمِ شَبِّ پَرِه» خَوَاَهْدِ بُوْدِ لَیْکِ مُفَادِشِ، دَا رَنْدَه حَالَتِ و وَصْفِ اَن تَعْبِیْرِ اِضَافِیِ می شُود:

«شَبِّ پَرِه چِشْم» / «شَبِّ پَرِه چِشْم» ← کَسِیِ که دَا رِیِ حَالَتِ و وَصْفِ چِشْمِ شَبِّ پَرِه اسْت: کَسِیِ که چِشْمِشِ چُونِ اَن چِشْمِ شَبِّ پَرِه اسْت.

۳۵. دِیوَانِ مَنوْچَهْرِیِ دَا مَغَانِیِ، بَه تَصْحِیْحِ: [سَیِّدِ] حَبِیْبِ یَغْمَا یِی، بَه کُوشِشِ و مُقَدِّمَه: سَیِّدِ عَلِیِ آلِ دَاوُدِ، ج: ۱، تِهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ بُنِیَادِ مَوْقُوفَاتِ دَكْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشَارِ، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۸۹.

مُخْتَصَّانِ بوسهل زورَنی، نوشته است:  
 «... یک روز [بوسهل زورَنی] شراب می خورد و با وی بودم؛ مجلسی  
 نیکوآراسته ... در آن میان فرموده بود تا سرِ حَسَنک پنهان از ما  
 آورده بودند و بداشته در طبقی با مِکَبَه. پس گُفت: نوباوه آورده اند،  
 از آن بخوریم. ... آن طبَق بیاوردند و ... مِکَبَه برداشتند. چون  
 سرِ حَسَنک را بدیدیم، همگان مُتَحَبِّر شدیم و من از حال بشُدم.  
 ... من در حَلوت، دیگر روز، او را بسیار ملامت کردم. گُفت: ای  
 بوالحسن! تو مردی مُرغَدلی! سرِ دُشمنان چُنین باید! ...»<sup>۲۱</sup>

حکیم سنائی در حقیقه الحقیقه فرموده است:

أندران صَف که زور دازد سود  
 مرد را مُرغَدِل نَباید بود<sup>۲۲</sup>

و

روز از بددلی چو خُفاشَم  
 که نَباید که صیدِ کس باشَم ...

چُنْگُلِ باز را همی دانم  
 بر هوا مُرغَدِل چُنین زانم<sup>۲۳</sup>

دور باد از ساحتِ خوانندگان گرامی! ... از همین دست، واژه  
 «گاؤدل» نیز کنایت است از بددل و جبان.

حکیم نظامی گنجه‌ای فرماید:

بی شیردلی به سر نیاید  
 وز گاؤدلان هُنر نیاید<sup>۲۴</sup>

همو در تقریرِ جردنامه ارسطو می فرماید:

مَشو با زبون افکنان گاؤدل  
 که مانی در اندوه چون خربه گل!<sup>۲۵</sup>

تواهوچشم ننگذاری مرا از دست تا آنگه  
 که همچون آهواز دستت نهم سر در بیابانی<sup>۲۶</sup>  
 از همین دست است «غزال چشم» (کسی که چشمانش به چشم  
 غزال می ماند).

سوزنی سمرقندی در آغاز چکامه‌ای سروده است:

نگار من همه حُسن و ملاحظت و جمال  
 همه ملاحظتِ حُسن و جمالِ او بگمال

غزال چشم نگاری که برشکارِ دلَم  
 شده ست چیره تر از شیر درشکارِ غزال<sup>۲۷</sup>

نیز «گر به چشم» (به معنای: زاغ چشم، کبود چشم).

فردوسی بزرگ فرموده است:

أبا سرخ تُرکی بُد او گر به چشم  
 تو گُفتی دل آزرده دازد به حشم<sup>۲۸</sup>

حکیم نظامی گنجه‌ای نیز سروده است:

دگر ره یکی روسی گر به چشم  
 چو شیران به آبرو درآورده حشم

سلاح آزمائی<sup>۲۹</sup> درآموخته  
 بسی درع را پاره بردوخته

درآمد به شمشیربازی چو برق  
 ز سرتا قدم زیر پولاد عرق<sup>۳۰</sup>

از همین قبیل است «مُرغَدِل» که فُصْحای قدیم بسیار به کار  
 برده اند، و کنایت است از بددل و جبان و ترسو و همچنین  
 ضعیف النفس و نازکدل.

بیتهقی در گزارشِ واقعه حَسَنک از قولِ مردی «بوالحسن» نام از

۲۱. تاریخ بیتهقی، ابوالفضل مُحَمَّد بن حَسَن بیتهقی، مُقدمه و تصحیح و تعلیقات و توضیحات و فهرستها: دکتر مُحَمَّد جعفر باخقی (و مهدی سیدی، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخن، ۱۳۸۸ هـ.ش. ۱۰ / ۱۷۸ و ۱۷۹).

۲۲. حدیقه الحقیقه [و شریعة الطریقه]، همان تصحیح: باخقی (و زُرقانی، ج: ۱، ۱۰ / ۵۴۴، ب ۸۲۶).

۲۳. حدیقه الحقیقه [و شریعة الطریقه]، همان تصحیح: باخقی (و زُرقانی، ج: ۱، ۱۰ / ۶۸۶، ب ۱۰۸۲۶ و ۱۰۸۳۲).

۲۴. لیلی و مخون، حکیم نظامی گنجوی، با خواهشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اهِتِمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۳ هـ.ش.، ص ۵۳.

۲۵. اقبالنامه (جزدنامه)، حکیم نظامی گنجوی، با خواهشی کامل [و تصحیح] و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اهِتِمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۷ هـ.ش.، ص ۱۴۴.

۲۶. گُنیات سعدی، به اهِتِمام: مُحَمَّد علی فروغی، ج: ۱۵، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۶۳۹، غ ۶۱۱.

۲۷. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح شاه حُسنی، [ج: ۱]، ۱۳۳۸ هـ.ش.، ص ۲۴۶.

۲۸. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تصحیح متن به اهِتِمام: رستم علی یف، زیر نظر: ع. آذر، ج ۸، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات «دانش»، شعبه آذینات خاور)، ۱۹۷۰ م.، ص ۳۶۹، ب ۹۱۷.

۲۹. نسخه بدلی «سلاح» - که میان کمانکان در متن آمده، «سلیح» است.

۳۰. سرفنامه، حکیم نظامی گنجوی، با خواهشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اهِتِمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۶ هـ.ش.، ص ۴۵۴.



«أَشْتُرِدِل» و «أَشْتُرِدِل» نیز گاه کنایات است از بَدِیدِل و جَبان و کَمَّ جُرَّات.

حکیم سنائی در حدیقه الحقیقه فرموده است:

شاهِ پُردِل، ستیزه‌کار بُود  
شاهِ بَدِیدِل، همیشه خوار بُود  
بَر میانه بُود شَه عَادِل  
نَه بُود شیرخو، نَه أَشْتُرِدِل<sup>۴۶</sup>

گاه نیز البتّه «أَشْتُرِدِل» و «شُتُرِدِل»، کنایات است از کینِ توز و کینه‌ورز و کینه‌کش و کینه‌ور چو آشتُر.

«کَبک زهره» نیز کنایات است از بَدِیدِل و جَبان و ترسان و بیمزده.

خاقانی شروانی فرموده است:

أَسَد، گاؤدِل؛ کَرکَسان، کَبک زهره،  
از آن خَرَمگش زنگِ پیکان نماید<sup>۴۷</sup>

همو شرویه:

هَم ز مئی دان که شاهبازِ خَرَد  
کَبک زهره شَوَد، به سیرتِ سار<sup>۴۸</sup>

«کَلنگِ دِل» نیز کنایات است از بَدِیدِل و جَبان و ترسو؛ چُنان که «بازدِل» کنایات است از دلیر و جُرّائِمند و قوی القَلب.

فَرّخی سیستانی، در چکامه‌ای در بابِ شکارگاه و شکارکردنِ سُلطان محمود، شرویه است:

شَهان کَلنگِ دِلانند و شاهِ بازدِل است  
به جَنگِ باز نیاید به هیچ گونه کَلنگ<sup>۴۹</sup>

از همین عالم است «خَرگوشِ لَب» به معنای «لَب شکر» /

۴۶. حدیقه الحقیقه [و شریعة الطریقہ]، همان تصحیح: یاقحی (و زرقانی، ج: ۱، ۱۰۱ / ۳۴۳، ب ۴۵۶۳ و ۴۵۶۴.

۴۷. دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵ هـ.ش، ۱۰ / ۲۲۲، جامه ۴۸، ب ۱۰۱.

از برای این بیت، نگر: گزارش دُشواربهای دیوان خاقانی (بیتها و تعبیرهای پیچیده، واژه‌شناسی، نکته‌های ادبی و هنری)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ویراست دُوم، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۲۶۶.

۴۸. دیوان خاقانی، ویراسته کزازی، ج: ۱، ۱۳۷۵ هـ.ش، ۱۰ / ۲۵۹، جامه ۵۷، ب ۵۴. از برای این بیت، نگر: گزارش دُشواربهای دیوان خاقانی، کزازی، ویراست دُوم، ج: ۱، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۲۹۳.

۴۹. دیوان حکیم فَرّخی سیستانی، به جمع و تصحیح: علی عبدالرسولی، [ج: ۱، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۲ هـ.ش، ص ۲۱۰.

«سَه لَب» / کَفیده لَب / کَفته لَب / کسی که لَبِ زیرین یا زَبَرین او شکافته باشد (شَبیه به لَبِ خَرگوش).<sup>۵۰</sup>

دَر لُبَابِ الْأَلْبَابِ مُحَمَّدِ عَوْفی می‌خوانیم:

«السَّيِّدُ الْأَجَلُ مُفْتِي الْعَصْرِ، شَمَسُ الدِّينِ دَاعِي الْحُسَيْنِيِّ النَّسْفِيِّ،  
... دَر غَزَالِي خَرگوشِ لَبِ كِه لَعَلِ او را أَلْمَاسِ عَيْنِ الْكَمَالِ  
شکافته بود و به مُعجزه حُسن ماه به دو نیم کرده، این زُباعی گفته  
است و این تَشبیه کرده:

زُباعی:

دانسی ز چه معنی نُشُد ای دَرِّیْتیم!  
لَعَلِ لَبِ تو حِجَابِ دَنَدانِ چو سیم؟  
خورشیدِ رُختِ نُخُستِ تیغی که بَزَد،  
بِر لَعَلِ لَبَتِ فَتاد و کَرْدش به دو نیم!<sup>۵۱</sup>

نمونه‌ها بسیار است، و استقصای تام در این مقام، نه مُمکن است و نه مَطلوبِ ما.

عَرَض، این است که:

«شَبِّ پَرِه چشم» / «شَبِّ پَرِه چشم»، از مَنظَرِ ساختار، از هَمین قَبیل است که مَلاحَظَه فرمودید، و دیدید که چُنین ساخت و پَرِداختی، در زبانِ شیواشخَنانِ پارسیگوئی، نادر نبوده است و نیست.

واثِغی، به گُمان مَن‌بندِه، تَعبیرِ «خَفافِشِ الْأَبْصار» که در بَرخی از نگارشهای کُهَن آمده است، شاهِدِ قاطِعِ «تَرَجیح» خوانشِ «شَبِّ پَرِه چشم» / «شَبِّ پَرِه چشم» به مَثابَتِ هَمین صَفَتِ مُرکَبِ توصیفِ گَرِشَخَص (و نه: اِضافَه مَقلوبِ عادی) است؛ بَل گُمان می‌کُندم این کار بُرد مُشابه تازی، نَزِد اَرَبابِ ذوقِ سَلیم و سَلیقَه مُستَقیم - یعنی کَسانی که چشائِ زبانی خویِش را در سَایه مُمارَسَتِ دَر مَتَنِ خوانی تَرَبیت کرده‌اند -، آن خوانشِ فارسی را «مُتَعَبِّین» می‌دازد و بابِ تَردید و تَرْدُد را فَرومی بَنَدَد.

صَدراي شیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰ ه.ق.)، در فاتیحه چهارم مفتاح نُخُستِ کِتَابِ مَفاتیحِ الْعَیْبِ گفته است:

۵۰. در زبان تازی، کسی را که لَبِ زیرین وی شکافته بوده باشد، «أَفْلَح» می‌گفته‌اند و کسی را که لَبِ زَبَرین وی شکافته بوده باشد، «أَعْلَم».

مُطَلقی گفته لَب را نیز گاه «أَفوق» گفته‌اند (نگر: لُغَت‌نامه دِهخدا، ذنل «أَفوق»).

۵۱. لُبَابِ الْأَلْبَابِ، مُحَمَّدِ عَوْفی، به سَعی و اهتِمام و تَصحیح: اِدوارد براون، [با مُقَدِّمه و مُعاضَدَت: مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ الوَهَّابِ قَزوینی]، لُیْدن: مطبعه بریل، ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ م، ۱۰ / ۱۸۲ و ۱۸۳.

نیز نگر: همان، ۱ / ۳۳۹، تَعلیقه غلامه قَزوینی.

«... أَيُّهَا الرَّجُلُ! إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ إِلَى الْخَلْقِ مَعَ آلاَفِ حِجَابٍ، لِأَجْلِ تَفْهِيمِ ضَعْفَاءِ الْعَقْلِ خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ، فَلَوْنَزَلَ عَرْشُ<sup>۵۲</sup> بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ - مَعَ عَظَمَتِهِ الَّتِي كَانَتْ لَهُ - إِلَى الْفَرْشِ، لَذَابَ الْفَرْشِ (نُسْخَهُ بَدَلًا: نَزَلَ إِلَى الْعَرْشِ لَذَابَ الْعَرْشِ؛ وَ... وَاصْمَحَلَّ...»<sup>۵۳</sup>.

استادِ بسیاردان، آیه‌اللهِ حَسَنِ حَسَنُ زَادَةُ اَمَلِي - زِيدَ عَزَّةُ الْعَالِي -، هَمَّ بِدُرُوسَتِ دَر تَرْجَمَهُ «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» دَر این عِبَارَتِ صَدْرَا، از واژه «سَبَّ بِرَه چشَم» بَهْرَه جُسْتِه‌اند و نوشته:

«... بدان که قرآن با هزاران حجاب برای تفهیم عقول ناتوان و شب‌پره چشمها نازل شد، اگر چنانچه بآیه بسم الله با عظمتی که برای اوست، بر عرش نازل شود عرش آب می‌شود و مُصْمَحَل می‌گردد...»<sup>۵۴</sup>.

نباید پنداشت که تعبیر «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ»، بَرَسَاخْتَهُ صَدْرَايِ شِيرَاZی است و مَثَلًا او - چنان که خوي شماری از کُذْشْتِگان بوده - دَر تَرْجَمَه‌ای تَحْتِ اللَّفْظِي (و خَامَدَسْتَانَه) آن را بدین ریخت جامه عَرَبِيَّتِ دَر پُوشَانِيده است.

«خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» را، بَسِي پيش از وی، عَرَبِي نويسانِ زَبَرْدَسْتِ عَرَبِي زبان دَر نوشتارهای خويش به کار برده‌اند.

نمونه را، ابن قَيِّم (۶۹۱ - ۷۵۱ ه.ق.) که تقريبًا از هَمْرُوزگارِانِ سَعْدِي است، بَل اَنَدَكِي پَس از وی می‌زيسته است<sup>۵۵</sup> و مُعَاَصِرِ عَهْدِ جَوَانِي خَواجَه حَافِظِ بُوْدَه، و - فَاَرِغِ از تَعْصَبَاتِ مَذْهَبِي و عَقَائِدِ و مَنَشِي پُر لَجَاجِش! - دَر عَرَبِيَّتِ و اَدَبِيَّتِ، مَرْدِي است ديده‌ور و بسيار دان، دَر كِتَابِ اجْتِمَاعِ الْجَيُوشِ الْإِسْلَامِيَّةِ عَلَي حَرَبِ الْمُعْظَلَّةِ وَ الْجَهْمِيَّةِ، هَمِين تَعْبِيرَا به کار برده است و نوشته:

«... إِنْ هِيَ وَاللَّهِ إِلَّا فِتْنَةٌ أَعَمَّتِ الْقُلُوبَ عَن مَوَاقِعِ رُشْدِهَا، وَ حَيَّرَتِ الْعُقُولَ عَن طُرُقِ قَصْدِهَا، تَرَبَّى فِيهِ الصَّغِيرُ وَ هَرَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ، فَظَنَنْتُ خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ أَنَّهَا الْغَايَةُ الَّتِي تَسَابَقَ إِلَيْهَا الْمُتَسَابِقُونَ، وَ التَّهْيَاةُ الَّتِي تَتَنَافَسُ فِيهَا الْمُتَنَافِسُونَ، وَ هَيْهَاتَ! أَيْنَ الظُّلَامُ مِنَ الصِّيَاءِ؟!، وَ أَيْنَ الثَّرَى مِنَ كَوَاكِبِ الْجُوزَاءِ؟!، وَ أَيْنَ الْحُرُورُ مِنَ الظُّلَالِ؟!، وَ أَيْنَ طَرِيقَةَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ مِنَ طَرِيقَةِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ؟!، وَ أَيْنَ الْقَوْلَ الَّذِي لَمْ تَضْمَنْ لَنَا عِصْمَةً قَائِلَهُ بِدَلِيلٍ مَعْلُومٍ مِنَ الثَّقَلِ الْمُصَدِّقِ عَنِ الْقَائِلِ الْمَعْصُومِ؟!، وَ أَيْنَ الْعِلْمَ الَّذِي سَنَدُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَن جِبْرَائِيلَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، عَن رَبِّ الْعَالَمِينَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى -، مِنَ الْخَرَصِ الَّذِي سَنَدُهُ سُيُوحُ أَهْلِ الضَّلَالِ مِنَ الْجَهْمِيَّةِ وَ الْمُعْتَرِلَةِ وَ فَلَاسِفَةِ الْمَشَائِينِ؟!...»<sup>۵۸</sup>.

۵۲. در اینجا، ضبط نُسَخِ خَطِي و چاپي كِتَابِ صَدْرَا نَايَكْدَسْتِ است؛ فَلَا تَغْفَلْ.

۵۳. مَفَاتِيحِ الْغَيْبِ، صَدْرَالذَّيْنِ مُحَمَّدِ الشَّيرَازِي (مَلَا صَدْرَا)، تَصْحِيحِ، تَحْقِيقِ وَ مَقْدَمَه: دَكْتَرِ نَجْفَقَلِي حَبِيبِي، به اِشْرَافِ: سَيِّدِ مُحَمَّدِ خَاْمَنَه‌ای، ویراستار: دَكْتَرِ مَقْصُودِ مُحَمَّدِي، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْشِيارَاتِ بُنْيَادِ حَكَمَتِ اِسْلَامِي صَدْرَا، ۱۳۸۶ ه.ش.

۵۴. كِيهَانِ اَنْدِيْشَه (مَجَلَه)، تَهْمَنِ و اِسْفَنْد ۱۳۷۲ ه.ش.، ش ۵۲، ص ۴۱ و ۴۲ / اَز مَقَالَه «مَدَارِجِ قُرْآنِ وَ مَعَارِجِ اِنْسَانِ» به قَلَمِ اسْتادِ حَسَنِ حَسَنُ زَادَةُ اَمَلِي.

خواننده محترم تَوْجُّه دازد که ضبط نَصِي مَن عَرَبِي مَبْنَايِ تَرْجَمَه اسْتاد با ضبط نَصِي ویراستِ مَطْبُوعِ مُتَدَاوِلِ كِتَابِ صَدْرَا که ما از آن گَفْتَاوَرْدِ كَرْدِيم، لَخْتِي تَفَاوُتِ دَاشْتَه است.

۵۵. هَمِين تَعْبِيرِ «خَفَافِشِ الْأَبْصَارِ» که دیدیم در بیانِ اسْتادِ حَسَنِ زَادَه به چه دَقَّتِ و پُخْتَنگی به فارسی درآمده است، دَر تَرْجَمَه فارسی مَفَاتِيحِ الْغَيْبِ به «چشمهای خفاش‌گونه» (نَگَر: تَرْجَمَه مَفَاتِيحِ الْغَيْبِ صَدْرَالْمُتَأَلِّهين شِيرَاZی، تَرْجَمَه و تَعْلِيْق: مُحَمَّدِ خَواجُو، با مَقْدَمَه آیه‌اللهِ عابِدِي شَاهِرُودِي، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْشِيارَاتِ مَوْلَانِ، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۶۴) بَرگَرْدَانَه شُدَه است؛ و بِيادِ اسْتِ صَحْتِ و دَقَّتِ تَرْجَمَه دَر آن، از آسَمَانِ به زَمِينِ رَسِيْدَه! ... هَر چَندِ که مَفْهُومِ كَلِمِي دَر جُمْلَه جِزِي دَر هَمَانِ حُدُودِ خَواجِدِ / تَوانَدِ بُوْد.

۵۶. اِگَرِ قَوْلِ كَسَانِي رَا که می‌گویند: وَفَاتِ سَعْدِي به سال ۶۹۱ ه.ق. بُوْدَه است، مُعْتَبَرِ بَدَانِيم، تَوانَ كُفَّت: اِبْنِ قَيِّمِ دَر هَمَانِ سَالِي که شَيْخِ سَعْدِي دَر كُذْشْتِه است، دِيْدَه به جَهانِ كُشُودَه؛ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

۵۷. «مَنْ» رَا از نُسْخَه بَدَلِها به مَتْنِ آوَرْدِيم. دَر مَتْنِ «إِلَى» بُوْد.

۵۸. اِجْتِمَاعِ الْجَيُوشِ الْإِسْلَامِيَّةِ عَلَي حَرَبِ الْمُعْظَلَّةِ وَ الْجَهْمِيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِيوبِ اِبْنِ قَيِّمِ الْجُوزِيَّةِ، تَحْقِيقِ: زَائِدِ بِنِ أَحْمَدِ التَّشِيرِي، ط: ۱، مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ: مَوْسَسَةُ سُلَيْمَانَ بِنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّاجِحِي الْخَيْرِيَّةِ - وَ - دَارِ عَالَمِ الْفَوَائِدِ لِلنَّشْرِ وَ التَّوْزِيْعِ، ۱۴۳۱ ه.ق.، ص ۷۹ و ۸۰.

ناگفته نماند که:

«شَبِّ پَرِه» و «شَبِّ پَرِه چشم»، هردو را، در زبان تازی «أَخْفَش» نیز می‌گویند؛ و از سراینده زبان آور ما، سوزنی سَمَرَقَنْدِی، منقول است که در مَدَحِ مَمْدُوْحِی «شَمْسُ الدِّین» لَقَبُ گُفْتَه:

چشمِ أَخْفَشِ به نورِ چشمِ فَلْکِ      تا نیازد نگاهِ کَرْدَنِ خَوْشِ  
بی نَظَرِ بادِ چشمِ بَدِ به تو شَمْسُ      چون در آن شَمْسِ دیدهُ أَخْفَشِ!<sup>۵۹</sup>

بازگردیم به آن بیتِ گِلستانِ سَعْدِی و فَرَا یاد آریم که:

تَلَقَّی «شَبِّ پَرِه چشم» / «شَبِّ پَرِه چشم» به مَثَابَتِ هَمِینِ صِفَتِ مُرَكَّبِ تَوْصِیْفِ گِرَوِیْزِگیِ شَخْصِ (و نه: اِضَافَةُ مَقْلُوبِ عَادِی)، اگرچه غَالِبًا مَعْفُولِ واقِعِ می‌گردد، در میان شُرَاحِ گِلستانِ بی سابقه نیست (و به تعبیرِ خُودِ شَیْخِ - عَلَیْهِ الرَّحْمَه -: «نه این بَدَعَتِ مَن آوردَم به عالم!»).

شارحِ مَفْضَالِ دیرینه روز، سَوْدِی بُسْتَوِی، تا آنجا که مَن بِنَدِه یافته‌ام، از قدیم‌ترین کسانی است که معنای صَحیحِ عِبَارَتِ گِلستانِ سَعْدِی را موردِ تَوْجُّهُ قرار داده است و قولِ بَعْضِ دیگر شارحان را نقد و رد کرده، و از جُمْلَه نوشته است:

«شَبِّ پَرِه»... با «چشم» یُجَا وَصَفِ ترکیبی می‌شود (کسی که شَبِّ بَبِیْنَدِ و دَر رُوزِ نَبِیْنَدِ).

... کسی که تقدیراً «شَبِّ پَرِه چشم» را چشمِ شَبِّ پَرِه گُفْتَه، چون از وَصَفِ ترکیبی آگاه نبوده به ترکیبِ اِضَافِی اِرتِکاب کرده است...<sup>۶۰</sup>

از شُرَاحِ قَدِیمِ گِلستانِ سَعْدِی، یکی دیگر، «خانِ آرزو» است که بدین معنی اِلْتِفَاتِ کرده و در خیابان نوشته است:

«شَبِّ پَرِه چشم: کسی که چشمِ او مثلِ شَبِّ پَرِه به آفتاب نگاه نتواند کرد؛ و می‌تواند که قلبِ اِضَافِه باشَد یعنی چشمِ شَبِّ پَرِه»<sup>۶۱</sup>.

غیاث‌الدین رامپوری در بهارباران، نوشته است:

«شَبِّ پَرِه چشم به قلبِ اِضَافَتِ یعنی چشمِ شَبِّ پَرِه؛ و بَعْضِی گویند: کسی که چشمِ او مثلِ شَبِّ پَرِه به آفتاب نگاه کردن نتواند»<sup>۶۲</sup>.

این «بَعْضِی» که رامپوری می‌گوید، امثالِ «سودی» و «خانِ آرزو» یَیْنَدِ، و اِنگاری غیاث‌الدین رامپوری خود نیز بدین رای ایشان گرویده است، چه در معنای بیتِ سَپَسِینِ حِکَایَتِ سَعْدِی در گِلستان، نوشته است:

«اگر سخن راست می‌خواهی، اینست که اگر هزارها دیگران مثلِ شَبِّ پَرِه ضَعِیفِ الْبَصَرِ و بیفائده بوده آفتاب را روشن نخواستند، پس کورماندن اینان بهتر است و موافقِ آرزوی شان سیاه بودن آفتاب هرگز نشاید»<sup>۶۳</sup>.

۵۹. لُغَتِ نَامَهٗ دِهْخُدَا، ذَقَلِ «أَخْفَش».

۶۰. سَیْحِ سَوْدِی بَرِ گِلستانِ سَعْدِی، تَرْجَمَهٗ خَیْدِرِ خَوْشِ طَبِیْتِ - و- زَیْنِ الْعَابِدِینِ چَاوِشِی - و- عَلِیْ اَكْبَرِ کَاظِمِی، ج: ۲، تَبْرِیز: مَرکَزِ نَشْرِ فَرْهَنگیِ بَهترین، ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۱۷۰.

۶۱. خیابانِ گِلستان، سِراجِ الدِّینِ عَلِیِ خانِ آرزو، چاپِ سَنگی، لَکهنُو: مَطْبَعِ مَنشِی نُوْلَکِشور، ۱۳۲۱ هـ.ق، ص ۲۴.

۶۲. بهارباران، غیاث‌الدین رامپوری، چاپِ سَنگی، لَکهنُو: مَطْبَعِ مَنشِی نُوْلَکِشور، ط: ۱۳۲۴ هـ.ق. / ۱۹۰۶ م، ص ۸۳.

۶۳. همان، همان ص.

آفتاب در رنج است ...»<sup>۶۶</sup>.

پیداست که ولی مُحَمَّد اکبرآبادی هم «شَبَّ پَرِه چشم» را مثل ما خوانده است، نه به عنوانِ إِضَافَه مَقْلُوبِ عَادی.

این خوانش «شَبَّ پَرِه چشم» به صورتِ صَفَتِ مُرَكَّبِ تَوْصِیْفِیْگَرِ شَخْص - و نه إِضَافَه مَقْلُوبِ عَادی -، موردِ اِقْبَالِ بَعْضِ طَابِعَانِ و گُزَارَنَدگانِ فَرَنگیِ گِلستان نیز واقع شده است؛ و مَنْ بِنَدِه خَدَسِ مِی زَنَم، بَل ظَنِّ مَثَاحِمِ به یَقینِ دَارَمِ که فَرَنگانِ این معنی را از شَارِحانِ و آموزگارِانِ فارسیِ دَانِ هِنْدیِ گِلستانِ فَرَاگرفته اند؛ وَ اللهُ أَعْلَم.

باری، در واژه‌نامه‌ای که از برای گِلستان، صَمیمه چاهای جانسن (Francis Johnson / لَنَدَن، ۱۸۶۳ م.) و پلاتس (John Platts / لَنَدَن، ۱۸۷۴ م.) گردیده است، «شَبَّ پَرِه چشم» را اینگونه ایضاح کرده‌اند: «bated, purblind»<sup>۶۷</sup>. در تَرْجَمَه ادوارد رِهاَتسک (Edward Rehatsek) نیز سخن از «bated persons» است<sup>۶۸</sup>.

سَزاستِ نَاگُفْتَه نَمَانَد که:

سَرایِنده‌ای از شَبَّه قَاژَه، موسوم به «تَفْتَه»، از شاگردانِ غَالِبِ دِهَلوی، که یَکایِکِ مَصَارِیحِ گِلستان را در عَمَلی مَتَدَوَقَانَه وَضَمِنِ اَشْعارِی نه چندانِ اَسْتوارِ «تَضَمین» نموده و آن را تَضَمینِ گِلستان نام کرده است، در تَضَمینِ مِصْرَاعِ مَحَلِّ بَحْثِ ما سُروده است:

«جوید از تفته، خصم، تیره‌دلی  
وین نداند هنوز شب‌پره چشم،  
کافتاب از کجا بیازد شب  
گر نبیند به روز شب‌پره چشم»<sup>۶۹</sup>.

شِعْرَش سُست است و بی‌مقدار؛ لیک صَریحًا وَاضِحًا هُویداست که «شَبَّ پَرِه چشم» را به معنایِ شَخْصِ رُوزکُورِ ضَعِیفِ اَلْبَصَرِ گرفته است، چنان که مُختارِ ماست.

دیگری از قائلانِ بدین خوانشِ مُختار، شیخِ ولی مُحَمَّد اکبرآبادی است که در توضیحِ بَیْتِ موردِ بَحْثِ شیخِ شیراز نوشته است:

«از امراضِ چشم، یکی روزکوری است که اَطْبِا آن را «جَهْر» گویند که به فَتْحَتَینِ به معنی روزکورشُدَن باشد، و سَبَبِ جَهْر، رَقَّتِ رُوحِ سَتِ و قَلَّتِ وی جَدًّا پَس با ضَوْءِ شَمْسِ تَحَلُّلِ پَذیرد و دَرِ تاریکیِ شَبِّ اِجْتِمَاعِ گیرد، و گاهی که سَبَبِ جَهْرِ قَلیلِ باشد پَس ببیند در تاریکیِ شَبِّ و دَرِ ظِلِّ به روز نیز، و ضَعِیفِ شُودِازِ ضَوْءِ، و مُشابهِ این، مَرَضیِ دیگرست که اَطْبِا آن را «خَفَش» گویند به فَتْحَتَینِ به معنی ضَعِیفِ بَصَرِ و خُرَدیِ چشم از رویِ خَلَقَتِ یا از بیماریِ و دَرِ تاریکیِ چیزی دیدن و دَرِ روشنائی نَدیدن، و خُرَدبودنِ پیشِ کوهانِ شتر باشد، و آن، عَلْتی سَتِ که نَباشد مَگرِ مولود باشد با انسان، و آن، اَنَسْتِ که هَر دو طَبَقَه قَرْنیه و عَنَبیه رَفِیقِ شُوند که شُعاعِ شَمْسِ و ضَوَانِها<sup>۶۴</sup> نَفوذِ کُنَد یا رُطُوبِ بَیضیه<sup>۶۵</sup> دَرِ اَصْلِ خَلَقَتِ قَلیلِ باشد، پَس در روز نتواند دید، چه، دَرینِ صورتِ رُطُوبِ جَلیدیه کلالِ پَذیرد و رُوحِ باصره مَتَفَرِّقِ و مَتَحَلِّلِ گَرَدَد. وَقْتِ غُرُوبِ شَمْسِ یا دَرِ رُوزِ اَبَرِ می تواند دید بجهتِ زَوَالِ مانعِ و گاهی که سَبَبِ عَلْتِ ضَعِیفِ باشد، عَلیلِ به روز در سایه ببیند و در شُعاعِ شَمْسِ ضَعِیفِ شُودِ و لِهَذَا چشم را جَمْعِ و تَنگِ ساخته می‌بیند. و نَزْدِ اَكْثَرِ اَطْبِا، «خَفَش»، عبارت از ضَعْفِ بَصَرِ سَتِ با نَدَاوتی که در اَجْهانِ بُوَد و تَفْصیلِ طَبَقَاتِ چشم و رُطُوبَاتِ وی، مُناسِبِ مَقامِ نیست. اگر خواهی در کُتُبِ طَبِّ بَبین. و دَرینِ جا «جَهْر» و «خَفَش» هَر دو مُحْتَمَلِ سَتِ و ثانیِ اُولی سَتِ.

و مِصْرَعِ اَوَّلِ شَرطِ سَتِ و مِصْرَعِ ثانیِ قائمِ مَقامِ جَزایِ مَحذُوفِ، و مَفْعُولِ «نَبیند» - که «اَشیا» سَتِ - مَحذُوفِ سَتِ.

یعنی: شَبَّ پَرِه چشم اگر به روز چیزها را نبیند، دال بر فُصُولِ چشمِ اوست، نه بر فُصُولِ ضَوْءِ آفتاب؛ چه، ضَوْءِ آفتاب، در نمایندگیِ چیزها، در حَقِّ هِیچکسِ تَقْصیری نمی‌کُنَد. کسی که باصره او در ضَوْءِ تَفَرِّقِ و تَحَلُّلِ پَذیرد، ضَوْءِ را چه جُرم!

یعنی: حَسُودِ که از مَنْ در رَنجِ سَتِ مَانَدِ شَبَّ پَرِه چشم است که از

۶۶. شرح گِلستانِ فارسی، ولی مُحَمَّد اکبرآبادی، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع مَنشی نُولِکشور، ۱۸۹۰ م.، ص ۸۶ و ۸۷.

۶۷. نَگَرِ گِلستان، به تَصْحیح: فرانسیس جانسن (Francis Johnson). لَنَدَن، ۱۸۶۳ م.، ص ۶۸ (واژه‌نامه)؛ و گِلستان، به تَصْحیح: جی تی پلاتس صَاحِب (John Platts)، لَنَدَن، ۱۸۷۴ م.، ص ۶۵ (واژه‌نامه).

۶۸. گِلستانِ و بوسْتان، بَرگردانِ از ادوارد رِهاَتسک (Edward Rehatsek) - و جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens)، [به اِهْتِمَام: هُوسَنگِ زَهْمَا]، ج: ۱، تهران: انْتِشَارَتِ هِرْمِس (با همکارِی: مَرکَزِ بَیْنِ المِللیِ کُفْتِ وَگُویِ تَمَدُّنِها)، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۱۹.

۶۹. تَضَمینِ گِلستان، تَفْتَه، چاپ سنگی، کانپور: مطبع مَنشی نُولِکشور، ۱۸۷۳ م.، ص ۳۷.

۶۴. کذا فی الطَّبِیْعِ. آیا «به آنها» صواب نیست؟

۶۵. «بَیضیه»، یا: رُطُوبِ مائی، مایعِ شَفَافِ بزاقی است که در خانه قدامی چشم - یعنی: در جُزئی از چشم که ما بین قَرْنیه و عَنَبیه است - واقع است. خانه قدامی از غِشاءِ مَخْصُوصِ موسوم به غِشاءِ «دَمُور» یا غِشاءِ «دِیسِمِه» که گویا رُطُوبِ بَیضی از آن تَرشُحِ می‌کُنَد مَفْرُوشِ شده تمام سطحِ خلفیِ قَرْنیه را پوشانیده. در مَنشِا رُطُوبِ بَیضیه عَقَابِدِ بَسیاری است که دَکِرِ آنها مَوجِبِ اِطْنابِ سَتِ. بَهِتَرِ این است قبولِ کُنیم که این رُطُوبِ از غِشاءِ «دِیسِمِه» تَرشُحِ می‌کُنَد.

(جواهر التشریح، آقا میرزا علی بن زین العابدین همدانی رئیس الأَطْبِا - مَعْلَمِ طَبِّ و تَشْرِیحِ دارالفنون، چاپ سنگی، بی تا - ختم کتاب ۱۳۰۶ ه.ق. -، ص ۷۲۸ و ۷۲۹).

از مُعَاَصِرَان، دَر حَوَاشِي اِيضَاحِي اُسْتَاذِ بَهَاءِ الدِّينِ خُرَّمْشَاهِي بَر كَلِيَّاتِ سَعْدِي، مِي خَوَانِيْم:

«گَر نَبِيْنِد بَه رُوْز شَبِّ پَرِه چَشْم: اِيْن مِصْرَاعِ مَحْتَمَلِ دُو مَعْنِي اِسْت:

أَلْف) اِگَر فَرْدِ شَبْكُوْر (كَسِي كِه چَشْمِش مَانِنْدِ شَبِّ پَرِه / شَبِّ پَرِه اِسْت) نَبِيْنِد يَ اِتْوَانَد بِيْبِنَد.

ب) اِگَر چَشْمِ شَبِّ پَرِه (اِضَافَةُ مَقْلُوْب) دَر رُوْز نَبِيْنِد»<sup>۷۰</sup>.

الْبَتَّةُ چُنِيْن مِي نَمَايَد كِه تَعْبِيْر «شَبْكُوْر» دَر نُوْشْتَةُ اُسْتَاذِ، سَهْوَالَقَلَمِ بَآئِشْد، وَ بَظَاْهَرِ مَقْصُوْدِشَان، «رُوْزكُوْر» بُوْدَه اِسْت؛ هَر چَنْد كِه خُوْدِ «خَفَاش» / «شَبِّ پَرِه» رَا نَبِيْز دَر لَعْتِ «شَبْكُوْر» كُفْتَه اِنْد<sup>۷۱</sup>، وَ لِنَا - بَه جِدِ يَ اِهْزَل! - اِتْوَانِ كُفْتِ كِه «شَبْكُوْر» بَه مَعْنَايِ «رُوْزكُوْر» نَبِيْز هَسْت!<sup>۷۲</sup>

بَارِي، خَوَانِيْشِ مُخْتَاْرِيْ مَا، هَمَانِ نَخْسْتِيْنِ اِحْتِمَالِ اُسْتَاذِ خُرَّمْشَاهِي - زِيْدِ عَزُّوْه - اِسْت.

اَقَايِ دَكْتَرِ حَسَنِ اَنْوَرِي - حَفِيْظَةُ اللهِ -، دَر تَوْضِيْحَاتِي كِه بَر گِلِسْتَانِ وِيْرَا سْتُهُ خُوْيِيْشِ نُوْشْتَه اِنْد، اِيْن بَر دَاشْتِ رَا بَه عِنْوَانِ يَكِ وَجْهِ مُحْتَمَلِ مَجَالِ طَرَحِ دَاْدَه وَ مَرْقُوْمِ دَاشْتَه اِنْد:

«شَبِّ پَرِه چَشْم: چَشْمِ شَبِّ پَرِه (اِضَافَةُ مَقْلُوْب) يَ اِشَبِّ پَرِه چَشْمِ اِيْعْنِي اَن كِه چَشْمِي چُوْنِ چَشْمِ شَبِّ پَرِه دَاْرَد، رُوْزِ كُوْر.»<sup>۷۳</sup>

زِنْدَه يَ اِدِ دَكْتَرِ حَسَنِ اَحْمَدِيْ گِيُوِي - رَحْمَةُ اللهِ - دَر حَوَاشِيِ تَوْضِيْحِيِ خُوْيِيْشِ بَر گِلِسْتَانِ سَعْدِي، نُوْشْتَه اِسْت: «شَبِّ پَرِه چَشْم: چَشْمِ شَبِّ پَرِه»<sup>۷۴</sup>؛ وَ مُتَعَرِّضِ مَعْنَايِ «رُوْزكُوْر» نَشْدَه اِسْت. بَا اِيْنِ هَمَه، دَر گِرَاْرِيْشِ مَعْنَايِ بِيْتِ سَبْسِيْنِ، اِيْعْنِي: «رَا سْتِ خَوَاهِي هَزَارِ چَشْمِ چُنَان / كُوْر بَهْتَرِ كِه اَقْتَابِ سِيَاَه»، نُوْشْتَه اِسْت: «اِگَر

۷۰. كَلِيَّاتِ سَعْدِي، پَر اَسَاسِي تَصْحِيْحِ وَ طَبْعِ شَادِرُوَانِ مَحْمَدِ عَلِيْ فُرُوْعِي وَ مَقَابِلَه بَا دُو نَسْخَه مُعْتَبَرِيْ دِيْگَر، تَصْحِيْحِ وَ مَقْدَمَه وَ تَعْلِيْقَاتِ وَ فَهَارِيْسِ بَه كُوْيِيْشِي: بَهَاءِ الدِّينِ خُرَّمْشَاهِي، ج: ۵، تِهْرَان: اِنْتِيْشَارَاتِ دُوْسْتَان، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۸۶۸.

۷۱. نَكْر: لَعْتُ نَاْمَةُ دِهْخُدَا، ذِيْلِ «شَبِّ كُوْر».

۷۲. مَأْسُوْفُ عَلِيْه، دَكْتَرِ اِحْسَانِ يَارْشَاطِر، سَالْهَ اَبِيْشِ اَز اِيْن، دَر يَاد دَاشْتِي بَا چَا شِنِي طَبِيْبَتِ نُوْشْتَه بُوْد:

«اَخْر مَعْلُوْم نَشْد چَرَا نَامِ خَفَاشِ يَ «مَرِيْغِ عِيْسِي» رَا كِه اَز اَقْتَابِ گَرِيْزَانِ وَ دَر تَارِيْكِي پَرَاْنِ اِسْت بِيْجَايِ شَبِّ بِيْنِ، «شَبْكُوْر» كُذَا شْتَه اِنْد. حِكَايَاتِ تَاچِيْكَهَاسْتِ كِه پَشَه بِنْد رَا «پَشَه دَان» مِي خَوَانَد؛ وَ يَا مِي شَنُوْمِ كِه فِلَانِ «نَاغَا فِل» وَ اَرْدِ شَدِ يَ اِحْمَلَه بُرَد.»

(اِيْرَانِ شِنَاسِي - مَجَلَه ۷، ص ۷، پَابِيْز ۱۳۶۹ ه.ش. ص ۵۸۵ / اَز «يَاد دَاشْتِ (۱۲)» بَه قَلَمِ اِحْسَانِ يَارْشَاطِر).

۷۳. گِلِسْتَانِ سَعْدِي، تَصْحِيْحِ وَ تَوْضِيْحِ: دَكْتَرِ حَسَنِ اَنْوَرِي، ج: ۲، تِهْرَان: نَشْرِ قَطْرَه، ۱۳۷۹ ه.ش. ص ۳۸.

۷۴. گِلِسْتَانِ سَعْدِي، مَقْدَمَه وَ سَرْحِ وَ تَعْلِيْقَاتِ: دَكْتَرِ حَسَنِ اَحْمَدِيْ گِيُوِي، ج: ۲، تِهْرَان: سَازِمَاْنِ چَآپِ وَ اِنْتِيْشَارَاتِ وَ زَارْتِ فَرَهَنْگِ وَ اِرْشَادِ اِسْلَامِي، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۱۹۳، هَاوِيْش.

رَا سْتِشِ رَا بَخَوَاهِي، چَشْمِ هَزَارِ خَفَاشِ يَ رُوْزكُوْر، كُوْر بَآئِشْد، بَهْتَرِ اِسْت اَز اِيْنِ كِه اَقْتَابِ، تَارِيْكِ شُوْد وَ گِيْتِي دِچَاْرِ ظَلْمَتِ گَرْدِ»<sup>۷۵</sup>؛ وَ عَجَبْ تَرَايْنِ كِه اِيْنِ مَعْنِي رَا اَز تَوْضِيْحَاتِ اُسْتَاذِ دَكْتَرِ غَلَاْمُحْسِيْنِ يُوْسُفِي مَأْخُوْذِ دَانِسْتَه اِسْت<sup>۷۶</sup>؛ حَالِ اَنَكِه اُسْتَاذِ فُرُوْزَانِ يَادِ رُوْا نَشَادِ يُوْسُفِي - طَابْ ثَرَاه - دَر عِبَاْرَتِ خُوْدِ كِه اِنْتِيْاِيْشِ نَبِيْز قَدْرِي مُتَفَاوِتِ اِسْت، بَه هِيْچِ رُوِيْ اَز «رُوْزكُوْر» سَخْنِي دَر مِيَاْنِ نِيَاوْرَدَه اِسْت<sup>۷۷</sup>.

۴. دَر بَارَةُ بِيْتِ «اِگَر نَبِيْنِد بَه رُوْز شَبِّ پَرِه چَشْم / چَشْمَةُ اَقْتَابِ رَا چَه گِشَاه؟!»، سَخْنِ بَه دَرَا زَا كَشِيْد: لِيْكَ رُوْا نَمِي نَمَايَد، دَر اِيْنِ مِيَاْنِ، يَادِ خَوَانِيْشِ دِيْگَرِيْ اَز اِيْنِ بِيْتِ گِلِسْتَانِ سَعْدِي مَعْفُوْلِ مَانَد؛ وَ اَن، هَمَا نَا خَوَانِيْشِ پِيْشِنَهَادِي وَ مُخْتَاْرِ اَقَايِ دَكْتَرِ اَمِيْدِ مَجِدِ، دَانِيْشِيَاْرِ زَبَانِ وَ اَدَبِيَّاتِ فَاْرَسِي دَانِيْشْگَاهِ تِهْرَانِ، اِسْت.

اَقَايِ دَكْتَرِ اَمِيْدِ مَجِدِ هَم، بَر دَاشْتِ گِرَا زِنْدِگَانِي رَا كِه «شَبِّ پَرِه چَشْم» رَا اِضَافَةُ مَقْلُوْبِ عَادِي گَرْفْتَه اِنْد، مَرْدُوْدِ شَمُرْدَه اِسْت، وَ اَز بَرَايِ اَنِ قَوْلِ مَرْدُوْدِ، بَه شُرُوْحِ اُسْتَاذَانِ فُرُوْزَانِ يَادِ خَزَائِلِي وَ حَطِيْبِ رَهْبَرُو يُوْسُفِي - رَحْمَتُهُمُ اللهُ تَعَالَى - اِرْجَاعِ كَرْدَه اِسْت؛ لِيْكَ خُوْدِ تَحْلِيْلِ دَسْتُوْرِي وَ خَوَانِيْشِي رَا بَه جَايِ اَنِ پِيْشِ نَهَادَه اِسْت كِه دُوْر مِي نَمَايَد مَقْبُوْلِ طَبَاْعِ اَرْبَابِ اَدْوَا قِي فَرَهِيْخْتَه وَ اِقَاعِ شُوْد؛ يَ اَدَسْتِ كَم، رَا قِيْمِ اِيْنِ سَطُوْر - عَفَا اللهُ عَنَّهُ! - چُنِيْن مِي پِنْدَاْرَد.

اَقَايِ دَكْتَرِ مَجِدِ نُوْشْتَه اِسْت:

«شَارْحَان ... «شَبِّ پَرِه چَشْم» رَا اِضَافَةُ مَقْلُوْبِ پِنْدَا شْتَه وَ اَن رَا "چَشْمِ شَبِّ پَرِه" مَعْنِي كَرْدَه اِنْد؛ اِيْعْنِي: اِگَر چَشْمِ خَفَاشِ دَر رُوْزِ نَمِي بِيْنِد. دَلِيْلِ گَمْرَاهِي<sup>۷۸</sup> شَارْحَانِ، لَعْتِ چَشْمِ اِسْت كِه سَبَبِ شُدَه<sup>۷۹</sup> اَن رَا فَاعِلِ مِصْرَاعِ بِيْنْدَا رِنْد حَالِ اَن كِه چَشْمِ مَفْعُوْلِ اِسْت وَ مَعْنَايِ مِصْرَاعِ اِيْنِ اِسْت كِه: «اِگَر شَبِّ پَرِه دَر رُوْزِ چَشْمِ رَا نَبِيْنِد». كَافِي اِسْت بَه جَايِ چَشْمِ، لَعْتِ دِيْگَرِي رَا دَر بِيْتِ بَگِ دَا رِيْم، غَا فِلِگَرِي دَسْتُوْرِي بَر طَرَفِ خَوَاهَدِ شُد. مَثَلًا بَگُوِيْم: گَر نَبِيْنِد بَه رُوْزِ شَبِّ پَرِه نُوْر، شَكِّي نِيْسْت كِه مِصْرَاعِ رَا بَه گُوْنَه اِي مَعْنِي خَوَاهِيْم كَرْدِ كِه "نُوْر" مَفْعُوْلِ بَآئِشْد، نَه فَاعِلِ؛ اِيْعْنِي "اِگَر شَبِّ پَرِه دَر رُوْزِ، نُوْر رَا نَبِيْنِد". دَر كِتَابِ دَسْتُوْرِ تَارِيْخِي زَبَانِ فَاْرَسِي، دَر بَارَةُ زَبَانِ مَتُوْنِ اَدَبِي تَا قَرْنِ هَفْتَمِ چُنِيْنِ اَمْدَه اِسْت: "دَر زَبَانِ اِيْنِ دُوْرَه هَا مَوَارِدِ مَتَعَدَّدِي دِيْدَه مِي شُوْد كِه مَفْعُوْلِ صَرِيْحِ بَدُوْنِ حَرْفِ نَشَا نَه [ي] رَا

۷۵. هَمَانِ، هَمَانِ ص.

۷۶. نَكْر: هَمَانِ، هَمَانِ ص.

۷۷. سَنَج: گِلِسْتَانِ سَعْدِي، تَصْحِيْحِ وَ تَوْضِيْحِ: دَكْتَرِ غَلَاْمُحْسِيْنِ يُوْسُفِي، ج: ۱۰، ص ۲۵۷.

۷۸. كُذَا فِي الْاَصْل.

۷۹. كُذَا.

خُوْدِ «چَشْم»، «سَبَب» شُدَه وَ شَارْحَانِ رَا اِضْطِلَالِ كَرْدَه اِسْت!!!؟

استادِ فُروزانِ یادِ روانشادِ دکتر یوسفی - تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ الْوَأَسَعَةَ - در توضیحاتِ بوستان، این معنی را که «موشِ کور» مذکور خُفَّاش باشد، نه این جانورِ مَعهَدِ نَقَبِ زِي، با تردید و چونان قولی مَرَجوح بیان کرده است<sup>۸۳</sup>؛ لیک در توضیحاتِ گُلستان که پَسانِ تَر و با مُراجعه و تأملِ بیشتر تدوین شده است، به همین رایِ مُختار ما گراییده و در ترجیح این نَظَرِ شَرَحی به قَلَم آورده است و شَواهِدی گِرد کرده<sup>۸۴</sup> که در جای خود خواندنی است و لا بُد خواهندگانِ چُنینِ بَحْثِهایِ لُغوی و اَدَبی، خود بدان در خواهند نگریست.

بَحْثِ "موش" است. این راهم بگوئیم:

"خُفَّاش" عَلی الظَّاهِرِ به واسطهٔ مُشابهتی که به موش دارد، از دیرباز، در فرهنگها و زبانهای گوناگون با «موش» پیوستگی یافته و مثلاً چیزهایی از قبیلِ «موشِ چرمی» و «موشِ بالدار» و ... خوانده شده است. حتّی برخی از کُذشتگان، "خُفَّاش" را موشی پنداشته اند که پَسانِ تَر بدین ریخت درآمده است<sup>۸۵</sup>.

در چُنین مباحث، جایِ اِطالَهٔ کلامِ هَسْت؛ لیک این مقام را، سزایی آن مرام نیست؛ وَ مِنَ اللهِ التَّوْفِيقُ!

به کار رفته است و این گونه استعمال در نظم بسیار متداول است مثال این مورد در نظم و نثر فراوان است و غالباً تشخیصِ فاعل از مفعول، تنها از روی سیاق عبارت و معنی آن ممکن است، نه از ساختمانِ جمله. ... ضمن آن که ندیدن چشم، کنایه از کوری و تاریکی مفرط است چنان که ضرب المثل "چشم، چشم را نمی بیند" نیز به همین دلیل به کار رفته است؛ در مصراعِ موردِ نَظَر نیز شب پره "چشم" را نمی بیند.<sup>۸۰</sup>

می نویسم:

مُدَّعا، بیش و کم روشن است؛ و ما حَصَلَ مُدَّعاي ايشان، آن می شود که در زبانِ فارسی، اگر کسی بخواهد بگوید: فلانی نابیناست، یا: قادر به دیدن نیست، می تواند بگوید: فلانی "چشم" را نمی بیند!

آیا شمایِ فارسی زبان چُنین تعبیری را فارسی و فصیح می دانید و مُفید چنان معنی می شمارید؟! مَنْ بِنْدَهُ مُحَصَّل که با توضیحاتِ اُستادِ اَدَبیاتِ دانشگاهِ تهران، قانع نشدم و بَر مَرَاتِبِ "غافلگیری" ام افزوده شد! داوری با شماست.

۵. سَزَنده است تا از این جُست و جوهای خفافی می! در سَخَنِ شیخِ سعدی بیکباره برنیا سوده ایم، این را نیز بیفزاییم که:

«موشِ کور» و نیز «موشِکِ کور» که در بوستان و گُلستانِ شیخ شیراز مذکور است، بظاهرو چنان که استنباطِ بسیاری از اهلِ نَظَر نیز بوده است، همان «خُفَّاش» / «سَب پَرِه» / «سَب پَرِه» است و نباید آن را با «موشِ کور» مُصْطَلَح در عَصْرِ ما که در نقبهای زیرزمینی می زید و ظاهری چون موش دارد، خَلَط کرد.

سعدی در بابِ چهارمِ گُلستان فرموده است:

نورِ گیتی فُروزِ چشمهٔ هور،  
زِشت باشد به چشمِ موشِکِ کور!<sup>۸۱</sup>

شیخ در بابِ سومِ بوستان نیز می فرماید:

ز خورشید پنهان شُود موشِ کور  
که جهلست با آهنین پُنجِه زور!<sup>۸۲</sup>

۸۳. نگر: همان، ص ۳۱۹.

۸۴. نگر: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

۸۵. نمونه را، سنج:

مَنافعِ حیوان، عبد الهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۱۵۶؛ و: فرهنگنامهٔ جانوران در ادب پارسی، دکتر منیژه عبد الهی، ج: ۱، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۱۰ / ۳۵۸، هامش (در گفتاوردها: نُزْهَتِ نامهٔ علائی، ص ۱۴۲).

۸۰. پژوهشنامهٔ ادبیاتِ تعلیمی (فصلنامهٔ تَخْصُصی / نشریة علمی - پژوهشی)، ۶، ش ۲۱، بهار ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ (از مقالهٔ «بُرخِ ظرافتهای بلاغی و معنایی پنهان تعلیمی در سخن سعدی» به قلم دکتر امید مجد).

۸۱. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۲۸.

۸۲. بوستانِ سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۱۳، ب ۱۹۳۴.